

چگونه  
یونگ  
بخوانیم

دیوید نیسی ویراستار مجموعه: سایمون کریچلی

ترجمه‌ی سپیده حبیب



نشرنی

دیوید تِسی دانشیار رشته‌ی زبان انگلیسی و ارزیاب کتاب‌های پیشنهادی برای چاپ در زمینه‌ی مطالعات روانکاوی در دانشگاه لا تروب ملبورن استرالیا و نیز نویسنده‌ی هشت کتاب در زمینه‌ی روانکاوی و مطالعات فرهنگی از جمله *یونگ و جنبش دوران نو و انقلاب معنوی* است و همراه با آن *کیسمنت* ویراستاری کتاب *اندیشه‌ی روحانی: چشم‌اندازهای معاصر یونگی و روانکاوانه* را بر عهده داشته است.

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار ویراستار مجموعه: چگونه بخوانیم را چگونه باید خواند؟.....	۱۱
قدردانی.....	۱۳
دیباچه.....	۱۵
۱. زبان نمادها و رؤیاها.....	۲۵
۲. خود ثانی.....	۴۱
۳. خدای زیرزمینی.....	۵۳
۴. اسطوره، خود آگاهی و مراحل زندگی.....	۶۵
۵. روی تاریخ افراد و ملت‌ها.....	۷۷
۶. جنسیت و کهن نمونه.....	۸۹
۷. روان‌نژندی، روان‌درمانی و فردیت‌یابی.....	۱۰۱
۸. بُعد معنوی روان‌درمانی.....	۱۱۱
۹. جامعه‌ی غیردینی و مخاطرات روح.....	۱۲۳
۱۰. زمان اکنون، احتمالات آینده.....	۱۳۵
یادداشت‌ها.....	۱۴۹
گاه‌شمار زندگی یونگ.....	۱۵۳
پیشنهادهایی برای مطالعه‌ی بیشتر.....	۱۵۵
نمایه.....	۱۵۹

## پیش‌گفتار ویراستار مجموعه

### چگونه بخوانیم را چگونه باید خواند؟

این مجموعه بر اندیشه‌ای بسیار ساده ولی نو استوار است. بیشتر کتاب‌های راهنمای موجود درباره‌ی اندیشمندان و نویسندگان بزرگ، یا خلاصه‌ی زندگی‌نامه‌ی آنان است یا خلاصه‌هایی فشرده از آثار اصلی آن‌ها یا هردوی این‌ها. چگونه بخوانیم، برعکس، راهنمایی خبره را با خواننده همراه می‌کند و او را رو در روی متن قرار می‌دهد. نقطه‌ی آغاز این کتاب‌ها این فکر است که برای نزدیک شدن به آنچه مدنظر یک نویسنده است، باید ابتدا به واژه‌هایی نزدیک شد که او به کار می‌برد، و نشان داد که آن واژه‌ها را چگونه باید خواند.

هر کتاب این مجموعه به گونه‌ای یک کلاس پیشرفته‌ی مطالعاتی به شمار می‌آید. هریک از این نگارندگان حدوداً ده قطعه‌ی کوتاه را از میان آثار نویسنده برگزیده‌اند و به موشکافی آن‌ها می‌پردازند تا اندیشه‌ی کانونی‌شان را آشکار کنند و به این ترتیب درهایی را به سوی کل دنیای آن اندیشه بگشایند. گاه این قطعات برگزیده از لحاظ ترتیب زمانی جوری مرتب شده‌اند که تکامل اندیشه‌ی او را در طول زمان نشان دهند و گاه نه. کتاب‌ها صرفاً گردآوری مشهورترین عبارات یک اندیشمند و «بهترین‌هایشان» نیستند، بلکه بیشتر مجموعه‌ای از سرنخ‌ها یا

کلیدهایی است که خوانندگان را قادر می‌سازند پیش بروند و کشفیات خودشان را داشته باشند. هر کتاب، علاوه بر متون و خواندنی‌ها، گاه‌شمار کوتاهی از زندگی‌نامه‌ی اندیشمند و پیشنهادهایی برای مطالعه‌ی بیشتر و منابع اینترنتی و مانند آن به دست می‌دهد. کتاب‌های مجموعه‌ی *چگونه بخوانیم* ادعا نمی‌کنند همه‌چیز را درباره‌ی فروید، نیچه و داروین یا مثلاً شکسپیر و مارکی دو ساد به شما می‌گویند، ولی بهترین نقطه‌ی آغاز برای اکتشاف‌های بیشتر را پیشکشان می‌کنند.

مجموعه‌ی *چگونه بخوانیم* بر خلاف نسخه‌های ناموثق و دست دوم موجود از اذهانی که چشم‌انداز فکری، فرهنگی، دینی، سیاسی و علمی ما را ساخته‌اند، مجموعه‌ی پراطوتی از رویارویی‌های دست اول با این اذهان را پیشکش می‌کند. امید داریم این کتاب‌ها، به نوبه‌ی خود، بیاموزانند، کنجکاو کنند، جسارت ببخشند، ترغیب کنند و شادکامی بیافرینند.

سایمون کریچلی

دانشگاه پژوهش اجتماعی نیو اسکول، نیویورک

## قدردانی

در نوشتن این کتاب، با چند دوست و همکار دانشمند درباره‌ی شرح و بحث‌ها مشورت کردم: آن کیسمنت، جان دورلی، دان فردریکسن، لوسی هاسکینسن، اندرو سموئلز و ماری استاین. سپاس خالصانه‌ام برای پشتیبانی‌شان در مراحل گوناگون نوشتن این اثر نثار این همکاران. علاوه بر این‌ها، می‌خواهم از ویراستارم بلا شند برای پیشنهادهای بخردانه و توجه نوآورانه‌اش به جزئیات سپاسگزاری کنم. با وجود این، مسئولیت همه‌ی آنچه در این کتاب به چاپ می‌رسد با من است.

در این کار مدیون دو آموزگارم، ادوارد ادینگر و جیمز هیلمن هستم که هر دو از استادان متأخر این رشته هستند و در ترجمه و به‌روزرسانی بینش‌های یونگ برای دنیای معاصر یاری‌ام کردند.

## دیباچه

یونگ چهره‌ای اسرارآمیز در تاریخ اندیشه‌ی مدرن است. تقریباً یک‌صد سال است که آثارش مایه‌ی الهام مردمان بسیار و خاستگاه بینش روشنفکران، هنرمندان، پزشکان و خوانندگان عام بوده است. دروازه‌هایی رو به روان، معمای زندگی و معنویت گشوده است، و چندین نسل را از نیروی نمادها، دنیای کهن اسطوره‌ها و قابلیت درمانی رؤیاها آگاه کرده است. یونگ برای جامعه‌ی غربی پس‌آدینی که مدت‌ها بدون یک افسانه‌ی معنوی یا نظام کیهانی مشترک روزگار گذرانده، امکان مجذوبیت و ژرفای معنوی را به ارمغان آورده است.

آثار او در زمان حیاتش بحث‌انگیز و محل مناقشه بودند و تاریخ‌نگاران روان‌شناسی اغلب قادر به ارزیابی دستاوردهایش نبوده‌اند. انگار علم زمانه‌اش از نوشته‌های او تا حدودی خجالت‌زده بود، زیرا در روزگار خردپذیری و اندازه‌گیری و سنجش، از تأثیر ایزدان یا کهن‌نمونه‌ها<sup>1</sup> (آشکال ساختاری یا درون‌مایه‌های روان) بر رفتار می‌گفت. آثارش غیرعلمی، رازورزانه و

---

1. archetypes

گمان‌پردازانه خوانده می‌شد و به آن‌ها می‌تاختند. یونگ در دفاع مدعی بود دانش او «روان‌شناسی ژرفانگر» است که به فراتر از سطح می‌نگرد، در حالی که روان‌شناسی دانشگاهی تنها به اموری می‌پردازد که از لحاظ عقلانی توضیح‌پذیر است. آثار یونگ ممکن است از نظر بعضی خوانندگان کمتر علمی به نظر بیاید چون تاریخچه‌های موردی مفصل تقریباً در نوشته‌هایش غایب است. او بیشتر تمایل داشت یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌هایش را به سبکی فلسفی بیان کند تا آن‌که به نکاتی تجربی اشاره کند که آن نتیجه‌گیری‌ها بر پایه‌ی آن‌ها استوار بوده است. انگار در برابر جزئیات بی‌طاقت بود و در بیان تصویر کلی بسیار متبحر.

یونگ بزرگ‌تر از آن بود که به زمینه‌ی منفردی بسنده کند، از این رو ردّ حقیقت را بیرون از مرزهای معمول پی می‌گرفت. دغدغه‌ی او تنها روان‌پزشکی در کاربرد بالینی‌اش نبود، بلکه با زندگی در وسیع‌ترین معنای ممکنش درگیر بود. در جست‌وجویش برای درک و دریافت، به وجوه بسیار روان و جهان‌را موشکافی کرد. عنوان یکی از کتاب‌هایی که در میانه‌ی زندگی حرفه‌ای‌اش نوشت — *انسان امروزی در جست‌وجوی روح*<sup>۱</sup> (۱۹۳۳) — بازتاب گسترده‌ی بصیرتش است. از آن‌جا که جسارت گلاویزشدن با مسائل بزرگ را از خود نشان می‌داد، همواره هواداران زیادی داشت. مردمان بسیاری احساس می‌کردند یونگ از نیازهای هیجانی و معنوی آن‌ها سخن می‌گوید و صرفاً تعداد معدودی از همکارانش در حرفه‌ی پزشکی را مخاطب قرار نمی‌دهد.

یونگ خود را موظف می‌دید نه تنها به درک نوینی از شخصیت انسان برسد، بلکه به مقامی از فرزاندگی دست یابد که ادراک معمولاً آن‌جا از کار می‌افتد. از جمله پرسش‌های اصلی او این بود: آیا ما به چیزی نامتناهی و بی‌کران مرتبطیم؟ آیا نیروهایی و رای‌خرد و منطق بر تن‌ها، اذهان و رفتار ما اثر می‌گذارند؟ آیا معنا

1. *Modern Man in Search of a Soul*



در ذات هستی است یا این ما هستیم که آن را به هستی می‌افزاییم؟ آیا خدایان حقیقی‌اند یا این ماییم که ابداعشان می‌کنیم؟

این پرسش‌ها برای بسیاری در زمانه‌ی یونگ به طرز عجیبی غیرعلمی می‌نمود. این‌ها پرسش‌های همیشگی فلسفه‌اند، در حالی که دانش پزشکی خود را بر بنیادی بالینی و تجربی محدود کرده بود که بر اساس آن، مسائل جامع‌تر در سلامت انسان نقشی نداشت. یونگ در زمانه‌ی علم در پی روح بود و روزگار به اشتیاق او روی خوشی نشان نمی‌داد. زمانه‌ی ما همدردی بیشتری با او دارد، زیرا ما در دوره‌ی پسامدرن زندگی می‌کنیم که در آن، فرض‌های علم و مدرنیته به چالش کشیده شده، درباره‌شان تردید شده است یا وارونه شده‌اند. زمانه‌ی ما تشنه‌ی معنا است و مخاطب یونگ دقیقاً همین عطش پساخردگرایی یا پساروشنگری است.<sup>[۱]</sup>

یونگ چندین سال پیش از ملاقاتش با فروید به کندوکاو در ضمیر ناخودآگاه مشغول بود. آزمون تداعی واژه<sup>۱</sup> (که نشان می‌داد چگونه طرز حرف‌زدن تحت تأثیر مشکلات ضمیر ناخودآگاه است) را پدید آورده بود، ایده‌ی عقده<sup>۲</sup> (تکه‌های جداشده‌ی روان با یک هستی نیمه‌خودمختار) را ارائه کرده بود، با پی‌یر ژانه<sup>۳</sup> در پاریس به مطالعه‌ی روان‌آسیب‌شناسی (دانش اختلالات روانی) پرداخته بود و با اویگن بلویلر<sup>۴</sup> در زادگاهش، زوریخ، به پژوهش در اسکیزوفرنیا دست زده بود. کار فروید یونگ را علاقه‌مند کرد، زیرا فروید خاستگاه‌های روان‌شناختی بیماری روانی را بررسی کرده بود و یونگ احساس کرد این موضوع می‌تواند بر بخش‌های دور از دسترس ذهن نوری بیفکند.

فروید از علاقه‌ی یونگ استقبال کرد چون او را بسیار هوشمند و به‌شدت

---

1. word association test

2. complex

3. Pierre Janet

4. Eugen Bleuler

با انگیزه و توانا در فراتر بردن دعوی روانکاوی از وین یهودی به دنیای روان‌پزشکی و جهان غرب مسیحی یافت؛ جایی که فروید مشتاق پیشروی در آن بود. فروید در سال ۱۹۰۸ به کارل آبراهام نوشت: «پیوند یونگ با ما بسیار ارزشمند است، زیرا او می‌تواند روانکاوی را از خطر تبدیل شدن به کار و باری صرفاً یهودی نجات دهد.» [۲] او یونگ را «وارث و ولیعهد» [۳] لقب داد، ولی چیزی از این اعلام نگذشته بود که یونگ شروع کرد به بیان ناخشنودی‌اش از دیدگاه‌های فرویدی.

یونگ دیدگاه‌های فروید را محدود به همان فرضیات ماده‌گرایانه‌ای یافت که او به نبرد با آن‌ها در روان‌پزشکی رفته بود. یونگ حتی در همان سال ۱۹۰۸، به منتقد آنچه او «جزمیات» فروید می‌نامید بدل شده بود. جزمیاتی چون میل جنسی در مراحل نخستین زندگی، اصرارش بر این‌که همه‌ی نشانه‌ها را باید در تروماهای دوران کودکی پی‌جویی کرد، پیروی بی‌چون‌وچرایش از عقده‌ی ادیپ و رویکرد قالبی‌اش به نمادگرایی رؤیا که در آن همه‌چیز نمادی از آلت تناسلی مردانه یا مهبل بود. یونگ با الگوی فروید که روان را متشکل از فرامن<sup>۱</sup>، من (ایگو)<sup>۲</sup> و نهاد یا فرومن<sup>۳</sup> می‌دید هم موافق نبود. برای او این‌ها تقسیم‌بندی‌هایی دلبخواه و ساده‌انگارانه بودند که چشم‌انداز روان را آن‌طور که باید توصیف نمی‌کردند. فروید به ژرفاها می‌رفت ولی به گفته‌ی یونگ تعصبش او را از درک آنچه می‌دید بازمی‌داشت. یونگ می‌خواست همه‌چیز در روانکاوی دگرگون‌پذیر و نامحدود باشد تا پذیرای این امکان باشد که نیروهای حاکم بر آینده نیز مانند نیروهای حاکم بر گذشته در شخصیت نقش بازی کنند. یونگ در پی مفهوم گستره‌تری از لیبیدو (زیست‌مایه) یا انرژی، رویکردی بیشتر نمادین به رؤیاها

---

1. superego

2. ego

3. id

و به رسمیت شناختن حرکتی رو به جلو در روان بود. به نظر می‌رسید فروید می‌خواهد همه چیز را به ابتدای کودکی مرتبط کند؛ یونگ در پی آن بود که نشان دهد روان وادارمان می‌کند پیش برویم و شخصیتی نو و جامع‌تر بیافرینیم.

همه‌ی این عناصر موجب ناکامی فروید بود. او نمی‌خواست یونگ روان را به ساحتی شاعرانه یا ادبی منحرف کند؛ ساحتی که در آن قوانین گنگ فلسفی بر آنچه بر ذهن فرمان می‌راند حکم فرما باشند. یونگ اندیشمندی نمادگرا بود و کارش ریشه در سنت رماتیک آلمانی و سنت فلسفی یونانی داشت، اندیشه‌های بزرگ و نیروهای اسطوره‌ای یا کهن نمونه‌ای برای جذبیت داشتند که هرگز با عقل و منطق توضیح‌پذیر نبودند. یونگ معتقد بود کهن نمونه‌ها همراه با زندگی به ما «اعطا» می‌شوند و باید همچون ساختارهای بنیادین زندگی پذیرفته شوند. این برای فروید بیشتر به رازورزی<sup>۱</sup> شبیه بود تا علم ناب.

پدر یونگ کشیش بود و مادرش هم فردی مذهبی به‌شمار می‌آمد و شجره‌نامه‌اش در خاک تفکر دینی ریشه داشت. با این‌که یونگ اعمال مذهبی پدر در کلیسای کالوینی سوییس را کنار گذاشته بود و به جا نمی‌آورد، ایمانش را به حیات روح حفظ کرده بود و رویکرد فروید را که برای هر مشکلی دلیلی عقلانی می‌جست، بازدارنده و محدود می‌دید. یونگ مفهوم ضمیر ناخودآگاه فروید را با این استدلال رد کرد که ذهن صرفاً شخصی نیست، بلکه ابعادی جهان‌شمول و دینی دارد.

کهن نمونه‌ها که او آن‌ها را اشکال جهان‌شمول ضمیر ناخودآگاه جمعی تعریف می‌کرد، نه از تجربه‌ی شخصی فرد، که از قلمرو افلاطونی عقاید و خاطرات پیشینیان سرچشمه می‌گیرند. یونگ از بسیاری جهات، از اخلاف فکری افلاطون است که قلمرو آرمانی صور تجریدی (ساختارهای ماورای

طبیعی نادیدنی) را مطرح کرد، در حالی که فروید وارث ارسطو است که کوشید جهان را به وسیله‌ی عقل و منطق درک کند.

مفاهیمی که یونگ مطرح کرد در زمان همکاری‌اش با فروید (از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳)، هنوز کاملاً پروراندۀ نشده بود. فروید آن‌ها را در آشکال اولیه و تازه‌شکل گرفته‌شان دید و با این حال، بیش از آنچه باید دیده بود. از نظر فروید، یونگ علم را کنار گذاشته و به تفکر جادویی روی آورده بود. می‌دید که یونگ شک‌باوری نگرش علمی را با اعتقاداتی در زمینه‌ی دین، نظام کیهانی و فلسفه جایگزین کرده است. از یک نگاه، حق با فروید بود و من با اندوه و تشویش او همدردی می‌کنم. یونگ با شهود خود به مرتبه‌ای از واقعیت روانی می‌پرداخت که طبعاً «علمی» نبود و فروید یا باید علم را کنار می‌گذاشت و از یونگ پیروی می‌کرد یا یونگ را کنار می‌گذاشت و به علمی که می‌شناخت، می‌چسبید. او دومی را برگزید.

یونگ فیلسوفی دینی با دغدغه‌های علمی بود؛ به عقیده‌ی من هرگز نمی‌توان او را دانشمندی تمام‌عیار به‌شمار آورد. آرزو داشت دیگران هم در این جست‌وجو به او بپیوندند، ولی بیشتر همکاران علمی در برابرش صف کشیدند. اگر او به مرزهای علم احترام نمی‌گذاشت، آنان که پاسداری آن مرزها را بر عهده داشتند نیز احترامی به او نمی‌گذاشتند.

انجمن پزشکی بریتانیا در سال ۱۹۱۳ برای تحقیق در زمینه‌ی روانکاوی کمیته‌ای به ریاست ارنست جونز<sup>۱</sup> (یکی از چهره‌های اصلی مکتب فروید) ترتیب داد که بخشی از دستورالعملش این بود که یونگ و آثارش را بی‌اعتبار کند. به نظر می‌رسد این کمیته موفق شد و تأثیرش هنوز هم احساس می‌شود. تداعی‌های منفی درباره‌ی یونگ و آثارش هنوز هم اذهان متخصصان را رها

---

1. Ernest Jones

نکرده است، در نتیجه هرگاه در همایش‌ها یا بحث‌درباره‌ی مقالات، موضوعی مرتبط با یونگ مطرح می‌شود، جامعه‌ی پزشکی تمایل دارد این عناصر را نامتعارف، غیرعلمی یا بی‌پایه و اساس بداند.

قطع رابطه‌ی فروید و یونگ شاید امری گریزناپذیر بود. موضوع تکان‌دهنده این بود که دو اندیشمند تا این اندازه ناهمگون - یکی تحت فرمان شک و یکی تحت فرمان اعتقاد - چگونه توانسته بودند آن همه سال رابطه‌ی نزدیکشان را ادامه دهند. لابد هردو تردیدهای خودشان را نسبت به دیگری داشته‌اند ولی تردید را به وسیله‌ی علایق مشترک سرکوب می‌کرده‌اند. فروید باید خیلی زود دریافته باشد که یونگ اندیشمندی خیال‌اندیش و خیالباف است. یونگ هم باید به این نتیجه رسیده باشد که فروید به علم متعهد است و انحراف از آن را برنمی‌تابد. یونگ امید داشت که عطش دستیابی به حقیقت بر فروید غالب شود و فروید امیدوار بود یونگ به خودش بیاید و وسواس‌های مذهبی‌اش را کنار بگذارد. در نهایت، امیدها و رؤیاهای هردو مرد فروریخت و مجبور شدند واقعیت بی‌پیرایه‌ی تفاوت‌هایشان را بپذیرند.

ولی بازنده‌ی اصلی در این جدایی تمدن غرب بود. اکنون ما باید طلاق میان علم و دین، تجربه‌گرایی و فلسفه را دوباره به بحث بگذاریم. زمانه‌ی یونگ برای آشتی میان این دو عنصر به وضوح متضادِ ذهن خیلی زود بود. چالش آینده در رشته‌ی روانکاوی و البته فراتر از آن، التیام این انشقاق است و هرگاه این اتفاق بیفتد، تضاد میان دین و علم حل و فصل خواهد شد. هم فروید و هم یونگ اندیشمندان بزرگی بوده‌اند، با این حال بزرگی یونگ شاید تنها در آینده روشن شود. زیرا آثار او با وظیفه‌ای در آینده مرتبط است که همانا کشف دوباره‌ی تمامیت<sup>۱</sup> زندگی و راضی‌نبودن به اکتشاف تکه‌های آن با قواعد تخصصی است.

---

1. totality

قطع رابطه با فروید نه تنها اعتماد و اعتبار یونگ را نابود کرد، بلکه از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ آشوبی نزدیک به جنون در او پدید آورد که آن را در زندگی‌نامه‌اش، *خاطرات، رؤیاهای، تأملات*<sup>۱</sup> (۱۹۶۱)، توصیف می‌کند. این سال‌ها سرشار بود از خیال‌پردازی‌ها، فوران‌های روانی و افکار آشفته. بی‌ثباتی، اضطراب و شهودهای پیش‌آگاهانه را تجربه کرد. هر روان‌پزشکی این دوره را یک فروپاشی روانی ارزیابی می‌کند. ولی پیروان یونگ دوست دارند این دوره را با حسن تعبیر «رویارویی او با ضمیر ناخودآگاه» یا یک «ناخوشی شمنی» بنامند که بر زایش خویشتنی نو و یونگی بالغ و بالیده مقدم بود. با این حال، در این واقعیت هیچ توهین و تحقیری نیست که یک شفادهنده‌ی تازه‌کار روان از هم‌شکافته‌ی انسانی و شفادهنده‌ی شکاف میان دین و علم، اول ناچار باشد روح درهم‌شکسته‌ی خود را شفا دهد.

«پیامبر» یا «رازورز»<sup>۲</sup> نامیدن او رسمی غلط و نابجا بود و فروید از این مسئله به میزان زیادی علیه یونگ استفاده کرد. در نهایت، پاسخ ما به یونگ بستگی دارد به این‌که وظیفه‌ی پیوند دادن علم و دین را تا چه حد ارزشمند بدانیم. اگر با ارزشمند بودن آن موافق باشیم، یونگ را می‌ستاییم و به نقشش در تاریخ اندیشه احترام خواهیم گذاشت. اگر بیندازیم پیوند علم و دین اتلاف وقت است، برای یونگ و آثارش ارزش چندانی قائل نخواهیم بود.

یونگ در پی آن بود که روان را با ظاهری باشکوه و رنگارنگ ترسیم کند و ژرفا و محدوده‌های الهی و اهریمنی آن را آشکار سازد. برای مادیت بخشیدن به روان، مفاهیمی چون روح، جان، آنیما [مادینه‌روان] و آنیموس [نرینه‌روان] را از ادیان کهن وام گرفت، اگرچه این اصطلاحات قرن‌ها مهجور مانده بودند. مهم‌تر از همه، به روان در مقام ساحتی امروزی برای تجربه‌ی دینی نمایی اسطوره‌ای

1. *Memories, Dreams, Reflections*

2. *mystic*

داد. دین برای پدرش، پل، جایگاهی «آنجا» در تاریخ، در سرزمین‌های مقدس، در انجیل و در آیین و سنت داشت، در حالی که کارل یونگ می‌خواست دین را در «این‌جا»، در نیروهای عظیم روانی، در برهم‌کنش تضادهای روانی، در رؤیاهای و پنداره‌ها و در ساختارهای ذهنی ببیند که در هنر، خیال‌پردازی، اسطوره، ادبیات و نمادگرایی متبلور می‌شوند.

این همان اسطوره‌ی یونگ برای مدرنیته است: پیشکش چیزی برای ایمان به آن. خدا نمرده بود، بلکه نام و مکانش را تغییر داده بود. رستگاری به فردیت‌یابی<sup>۲</sup> یعنی به هنر معنوی انسان کامل شدن تبدیل شده بود.

علم هرچه پیش می‌رود، نسبت به امکان‌های رازآمیز شکل، ماده، زمان و مکان نگاه بازتری پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد دگرگونی‌های فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست‌شناسی، پزشکی و روان‌شناسی در جهتی که یونگ می‌گفت پیش می‌رود. [۴] علم پسامدرن از مسلک عقل‌گرایی عبور کرده و بیش‌ازپیش پذیرنده‌ی امور رازآمیز، کل‌نگر، گمان‌پردازانه و جهان‌شمول است. [۵] کهن‌نمونه‌ها و ناخودآگاه جمعی یونگ دیگر به اندازه‌ی قبل نامأنوس نیستند. دگرگونی پسامدرن در جهت دورشدن از و ساده‌سازی و رفتن به سوی الگوهای گمان‌پردازانه‌تر است که در آن‌ها علم و دین را می‌توان سازگار یا هم‌زیست دانست.

یونگ اشتباه نمی‌کرد، فقط جلوتر از زمانه‌ی خودش بود. وقتی عطش گردآوری اطلاعات به جست‌وجوی خرد و دانایی تغییر جهت دهد، آثارش از حاشیه بیرون می‌آیند و نقش اساسی‌تری در شکل‌دادن به آگاهی و فرهنگ خواهند یافت. دوره‌ی پسامدرن بیش از هر چیز دوره‌ای است که «حاشیه‌ها» را به چشم می‌آورد، دوره‌ای که در آن مرکز و حاشیه جا عوض می‌کنند. [۶]

---

1. vision

2. individuation